

شکنجه در دوره صفویه در دستگاه قضایی فرهاد یوسفی (رئیس دادگستری شهرستان بیجار)

مقدمه:

صفویه از سال ۹۰۷ قمری الی ۱۱۴۸ قمری (۱۵۰۱ م. الی ۱۷۳۵ م.) در ایران حکومت کردند. سرسلسله صفویه همان شاه اسماعیل صفوی معروف می‌باشد که حکومت را از دست ترکمانان آق قویونلو (صاحبان گوسفندان سپید) گرفت و تغییرات سیاسی و مذهبی بزرگی را در کشور ایران باعث شد. به طوری که مذهب شیعه را در ایران به رسمیت رساند. وی به مرشد سرخ کلاهان (قزلباش) معروف بود. یازده پادشاه در این سلسله حکومت کردند که هدف ما در این مقاله پرداختن به دستگاه قضائی کشور در آن دویست و چهل سال می‌باشد که در اروپا به تاریخ قرون جدید معروف می‌باشد. (۱)

اصولاً بررسی تاریخی یک موضوع در یک دوره معین و نتیجه نیکو گرفتن از آن، به این بستگی دارد که کلیه مناسبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن جامعه در آن مقطع را در نظر بگیریم. بنابراین، در این بخش که قرار است موضوع شکنجه در دستگاه قضائی صفویه مورد بررسی و بحث قرار بگیرد، بی‌ارتباط با مسائل دیگر جامعه در آن زمان نیست. مسائلی مثل زبان های رایج در جامعه و امنیت راه ها و ... حوادث و جنگ ها و مرض های رایج و مسری آن دوران مثل طاعون و وبا و چگونگی اخذ مالیات و موقعیت زنان در جامعه و وجود طبقات اجتماعی و چگونگی عملکرد نیروهای نظامی و انتظامی و وضع بهداشت و کشاورزی و فرهنگ عمومی کشور و اعتقادات مردم به آداب و رسوم و خرافات و چگونگی نگرش به عفت عمومی و وضعیت شاه و دربار و حرم سرا و نحوه روابط سیاسی و بازرگانی و نحوه رفتار کارگر با کارفرما و خانها با رعایا، وجود بردگی و برده کشی پنهان و مالکیت خصوصی و عمومی و نحوه سربازگیری و نگاه ویژه به رذایل و فضایل جامعه و تعداد علما و فضلا در جامعه. حکومت های محلی و یا اوباشگری در بعضی از جاها، آزادی جنسی و مسائل ریزتر مثل زنا با محارم. وجود فرهنگ ارتشا، اعتقادات جوانان و تسلیم جادو و جنبل شدن و ده ها مسئله دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد تا مثلاً مسئله شکنجه در دستگاه قضائی کشور تحلیل گردد و نتیجه گیری شود که آیا این طرز رفتار با متهمان خوب و متعارف بوده است یا خیر؟

۱ - دادگاه های سیاسی و دادگاه های معمولی:

با بررسی اجمالی تاریخ ایران باید گفت، به طور قطع تا اواخر دوره قاجاریه همیشه سلاطین، حق محاکمه افرادی را که خودشان می‌خواستند آن گونه که دلشان می‌خواهد مجازات کنند، برای خود محفوظ می‌داشتند. دستور شاه همان دستور خدا بود و وجود شاه همان سایه خدا. عبارت ترکیبی " ظل ا..." یا سایه خدا، در ادبیات تاریخی و ادبیات پارسی به فراوانی به چشم می‌خورد. بنابراین حق پادشاه بود که هرکس را، چه اتهامش سیاسی بود و یا غیر سیاسی، در دربار مجازات کند یا دستور مجازات او را بدهد و تعیین نوع مجازات هم با پادشاه بود. در دادگاه های معمولی که در نظام ملوک الطوائفی به حکام محلی تفویض می‌شد (که هر کدام از آن یک پادشاه کوچک در حوزه

حکمرانی خود محسوب می‌شدند) و آنان هم برابر عقل و نوع و نگرش خود قضاوت می‌کردند، بسیاری از دعاوی با حکمیت کدخدایان رسیدگی می‌شد و ضمانت اجرایی خوبی هم داشت. البته این تفویض از سوی قدرت مرکزی و یا از سوی حکام محلی به کدخدایان هیچگاه سلب اختیار پادشاه و یا حاکم محلی نبوده و آنان حق دخالت در موضوع را برای خود محفوظ نگه می‌داشتند.

۲ - دستگاه قضایی در دوران صفویه:

همان گونه که در بالا تشریح گردید، دستگاه قضایی مستقل در این دوران وجود خارجی نداشت. اوامر و فرمانها از سوی شخص اول مملکت صادر می‌شد و به تمام نواحی و ولایات ابلاغ می‌گردید و حکام محلی هم از اختیاراتی که داشتند آن را تفسیر و بخشنامه می‌کردند. البته بخشنامه نه به معنای امروزی و حقوقی آن، بلکه به شکلی که قابل فهم و اجرا از سوی مردم باشد. ضمناً منافع حکام را هم دربر داشته باشد. این اوامر و نواهی به همراه بعضی از شرعیات و عرف های جامعه به صورت قوانین و قواعد تخطی ناپذیر بود و هر کس آنها را می‌شکست مستحق مجازات بود و این شخص را تحویل حاکم و یا کدخدا می‌دادند.

به یک معنی، قوه قضاییه و قوه مجریه در حقیقت واحد بودند و دو دستگاه جدا نبودند. همان حاکمی که از سوی پادشاه به عنوان حکمران ولایت برای سربازگیری و اخذ مالیات و فرمانده ارتش و رئیس انتظامات منصوب شده بود، در واقع یک قاضی بود و می‌توانست قضاوت کند و یا این اختیار خود را به اشخاص دیگری به نام قاضی تفویض کند.

۳ - دیوان بیگی:

این دیوان در دوران صفویه تشکیل شد؛ یعنی دیوان مظالم حذف شد و دیوان بیگی تأسیس گردید. در ابتدا به جرایم و تخلفات اشخاص عالی رتبه و عمال دولت می‌پرداخت، اما بعداً صلاحیت آن بیشتر شد و به بعضی از جرایم سنگین هم رسیدگی می‌کرد و عالیت‌ترین محکمه جزا محسوب می‌گردید. (۲) البته وجود این دیوان بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت. در زمان صفویه، اسم این دیوان را از دیوان مظالم به دیوان بیگی تغییر دادند و گر نه در ماهیت امر تغییری حاصل نشد. یعنی حدود صلاحیت در ابتدا همان صلاحیت های دیوان مظالم بود که در دیوان بیگی هم رسیدگی می‌شد و بازهم مقامات مملکتی را بیشتر حمایت می‌کرد تا آنان را مجازات کند. دسترسی به این دیوان کار هر کسی نبود و فقط یک محل امن و یک ملجا مناسب برای مقاماتی بود که احیاناً مرتکب جرم می‌شدند. این دیوان به جای آنکه قضایی باشد بیشتر سیاسی بود و اهرمی مناسب برای شخص پادشاه محسوب می‌شد.

۴ - شکنجه در دادگاههای معمولی:

شکنجه در دادگاههای عمومی بیشتر جنبه فیزیکی و جسمی داشت و از شکنجه روحی کمتر استفاده می‌شد. اصل شخصی بودن جرم و مجازات در این دوره نیز رعایت نمی‌شد و گاهی اعضای خانواده و اقارب وی نیز قربانی مجرم می‌شدند. شکنجه ها ترسناک و وحشتناک بود. بعضی از شکنجه ها معلولیت موقت و یا دایمی را همراه داشت. بعضی از شکنجه ها مریضی موقت یا دایم را پدید می‌آورد. شکنجه هایی مثل لگد و سیلی و تازیانه در حقیقت ناز کردن بود، نه شکنجه. شکنجه

ها در این دوره دسته بندی نشده بود که برای چه اتهاماتی چه نوع شکنجه هایی به کار رود. در شکنجه خانه، مأمور هرگونه که خود تشخیص می‌داد از متهم پذیرایی می‌کرد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

(الف) کشیدن ناخن: کشیدن ناخنهای دست و پا از دردناکترین شکنجه ها می باشد. خصوصاً اگر با جدا شدن گوشت همراه باشد. کشیدن ناخن از دست و پا مثل این است که میخ شماره پنج را به تخته ای تا آخر بکوبند و بعد بخواهند آن را در بیاورند. درد آن هم یک نیم روز تا دو روز بعد از بین می‌رود، اما انسان آرزوی مرگ می‌کند.

(ب) مثله کردن: یک حدیث از پیغمبر اسلام (ص) وارد شده که می‌فرماید: "از مثله کردن بپرهیزید، اگرچه سگ هار باشد" اما در زمان صفویه، قطع اعضای بدن هم وجود داشت. انگشت می‌بریدند، گوش می‌بریدند و...

(ج) به آب انداختن: مأموران چشم و گوش بسته فقط اقرار را از متهم دوست داشتند. حاضر بودند هر بلایی بر سر متهم بیاورند تا اعلام کنند که حقیقت را کشف کرده اند. در آب سرد و گرم انداختن متهم امری رایج بود.

(د) سوزاندن: قزلباش ها از آتش جهت اقرار گرفتن متهم استفاده های فراوانی می‌کردند.

(ه) آزار و اذیت و شکنجه با روغن داغ: نیاز به توضیح ندارد، که البته این هم یک نوع سوزاندن بود.

(و) بستن دست و پای متهم و آویزان کردن از درخت.

(ز) شکنجه در قسمت اسافل متهمان، مثل فشردن خصیه.

(ح) تشنه و گرسنه نگه داشتن متهم.

(ط) انداختن مار در سلول متهم.

۵- شکنجه توسط شخص شاه که به وسیله عوامل و قورچی‌های وی صورت می‌گرفت. در این دوره، شکنجه در دربار شاهان صفوی زیاد است. شکنجه برای گرفتن اقرار و تغییر عقیده و مذهب خصوصاً در دوره شاه اسماعیل صفوی بیداد می‌کرد. شاه اسماعیل سیصد تن از زنان روسپی را در تبریز به صف در آورد و هر یک را دو نیمه کردند سپس هشتصد تن دیگر را سربردند حتی سگان تبریز را کشتار کردند

پناهی سمنانی در کتاب "شاه اسماعیل صفوی، مرشد سرخ کلاهان" (۳) می‌نویسد: شاه اسماعیل خاندان ها را برانگیخت و ناموس و عرض مخالفین را دستخوش تجاوز سپاهیان قرارداد و زندگان را به گور کرد و مردگان را از گور بیرون کشید. شاه اسماعیل در شیراز علمای سنی را به خاطر اینکه به خلیفگان سه گانه دشنام ندادند فرمان داد بکشند. بالاخره نسبت به اهل تسنن نهایت قساوت قلب نشان داده می‌شد و با خشونت تمام رفتار می‌شد. حتی وزیر شاه اسماعیل به نام نجم ثانی امیر یار احمد اصفهانی که وزیر او بود، به سید هادی سنی هم رحم نمی‌کرد و می‌گفت: "سید سنی را ما سید نمی‌دانیم".

پناهی سمنانی در کتاب شاه اسماعیل صفوی که از قلم مؤلف روضه الصفا نقل کرده، می‌آورد که: در جشن آدم سوزی در اصفهان، توسط شاه، محمد کره را با جمعی از نوکرانش با جسد حسن

(حسین) کیا و جمعی دیگر از ساکنان طریق عصیان در آتش سوزاندند و در دنیا به عقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند و... این قضیه در حضور ایلچی روم به وقوع انجامید. در این دوره، شاه طهماسب با شاعران هم در افتاد. شاعری دانشمند به نام ابوالقاسم امری شیرازی به جرم داشتن افکار نقطوی، شکنجه و از نعمت بینایی محروم شده. امری در پاسخ به این جنایت، رباعی را خطاب به پادشاه سرود که:

شاهها ز لباس نور عورم کردی شاهها از خود به جور دورم کردی
سی سال که مداح تو بودم شب و روز این جایزه ام بود که کورم کردی؟

نتیجه: دوران سلطنت صفویه که مذهب تشیع از سوی دستگاه حکومتی به رسمیت شناخته شد و مردم ایران به آرزوی دیرینه خود رسیدند، اما تاوان و تلفات سنگینی در این دوره دادند. شکنجه در دادگاه ها و در دربار و در شکنجه خانه ها بیداد می کرد. برای شکنجه کردن متهمان و مظنونان و مجرمان حد و مرزی و حساب و کتابی نبود. برای تفتیش عقاید که وایلا بود و وامصیبتا. برای شکنجه در امور قضایی تعادلی در کار نبود و افراط گری بیداد می کرد. شکنجه گران و مأموران عذاب از مصونیت کافی برخوردار بودند. شکنجه امری مستحسن در جامعه نبود، اما مطرود و قبیح هم نبود. مردم از شکنجه خوششان نمی آمد ولی بدشان هم نمی آمد. لذا دستگاه حکومتی چون پشتیبانی نسبی مردمی را در جامعه در پشت سر خود داشت، لذا از اعمال شکنجه پرهیز نمی کرد و از آن به عنوان یک اهرم کار ساز در راه احقاق حق و ابطال باطل استفاده می کرد. شکنجه در دوره افشاریه

آیا می دانید که در حدود دویست و پنجاه سال پیش در ایران، که شامل افغانستان امروزی و عمان تا بعضی از قسمت های عراق بوده، نهادی به نام شکنجه خانه وجود داشته است و برای شکنجه از آن استفاده می شده؟ در این بخش به تفصیل با این موضوع آشنا می شوید.
مقدمه:

سلطنت افشاریه در ایران از سال ۱۱۴۸ ه.ق، (۱۷۳۰ م) شروع شده و در سال ۱۲۱۸ ه.ق، (۱۸۰۳ م) پایان پذیرفت. مؤسس این سلسله همان نادرشاه معروف می باشد که به حق ایران را از ذلت به عزت رسانید. کشور گشایی کرد، کوه نور، دریای نور و تخت جمشید را از هندوستان به عنوان سوغات به ایران آورد. مردانگی اش زبانزد بود. در دلاوری نظیر نداشت به طوری که پس از مرگ وی، ترکان عثمانی، ازبکان و افغانها چشم طمع به ایران داشتند، اظهار داشتند ما جرأت حمله به ایران را نداریم، چرا که بیم آن می رود نادری دیگر در ایران برخیزد و عالم را کن فیکون کند. بعد از نادر، علی قلی خان و شاهرخ و نادر میرزا حکومت کردند که حتی سایه ای از نادر هم محسوب نمی شدند. نحوه قضاوت:

چون در سلطنت افشاریه در ایران، حکومت به صورت ملوک الطوائفی بود؛ یعنی پادشاه در مرکز، حاکم آذربایجان یا کرمانشاه یا گیلان را تعیین می کرد و هر سال از آنان مبلغی مالیات، که (خراج) نامیده می شد اخذ می کرد و اداره آن ولایت را به حاکم می سپرد. و سرنوشت آن ولایت در دست حاکم بود. حاکم مطلق العنان و مبسوط الید و دارای قدرت زیادی بود. در عزل و نصب های

مأمورین کاملاً مختار بود. در نصب قاضی هم بر طبق میل خویش اشخاص را برای این کار می‌گمارد. مثلاً در یک ولایت، حاکم برای یک شهر والی تعیین می‌کرد و به او می‌گفت که شهر مزبور را اداره کند و جان و مال و ناموس مردم دست او باشد و در عوض، سالی فلان قدر خراج پرداخت کند. آن حاکم در حوزه خود مبسوط الید بود که چه کسانی را برای چه اموری معین کند. از جمله برای امر قضا به همین نحو حاکم شهر در روستاها مأمور تعیین می‌کرد. قضاوت در این دوره، آیین دادرسی مخصوص و واحدی نداشت. براساس سلیقه حکام، محکمه تشکیل می‌شد و رأی صادر می‌کردند. بسیاری از آرا شفاهی بود و ثبت و ضبط نمی‌شد. محل مخصوصی به نام دادگستری یا عدلیه وجود نداشت، بلکه در روستاها پیش می‌آمد که در خانه کدخدایان و در شهرها در دارالولایه تشکیل می‌شد و بعضاً خود حکام رأی صادر می‌کردند و آن را اجرا می‌کردند عامل وحدت حکومت:

عامل وحدت حکومت در دوره افشاریه مثل سایر سلسله های پادشاهی در ایران تا اواسط دوره قاجاریه، این بود که مالیات ها را به مرکز بفرستند و هر حاکمی که مالیات را به مراکز ارسال نمی‌کرد به عنوان نشوز و سرپیچی از امر حکومت محسوب می‌شد و جنگ با او آغاز می‌شد. عامل دیگر، ضرب سکه به نام پادشاه کشور بود که در کل مملکت رایج بود و اعتبار داشت و حکام ولایات حق ضرب سکه را نداشتند. هر کس این کار را می‌کرد به معنی سرپیچی تلقی می‌شد و جنگ با او آغاز می‌شد و بزرگترین اهانت به پادشاه بود و جنگ با این استاندار عاصی واجب بود. پیش آمده که ایران در حال جنگ با کشور بیگانه بوده و یکی از حکام داخلی ضرب سکه به نام خود کرده و پادشاه از جنگ با بیگانه صرف نظر کرده تا اول با نشوزگر داخلی تسویه حساب نماید تا بعد به بیگانه بپردازد.

عامل وحدت دیگر، خطبه خواندن خطبا در مساجد و منابر پادشاه بود. بنابر این، وحدت رویه قضایی جز عوامل وحدت بخش نبود. هر نقطه هرچور که دوست داشت و راحت تر بود عمل می‌کرد. هزینه دادرسی‌ها متفاوت بود. تجدید نظری وجود نداشت، در اجرای احکام متنوع و مختلف عمل می‌شد. تحقیقات به صورت واحد نبود. برای به دست آوردن ادله جرم و جنایت، بهترین راه، پناه بردن به شکنجه بود. شکنجه:

اینک به مطلب اصلی که همان شکنجه در این دوره تاریخی می‌باشد، می‌پردازیم. البته شکنجه در این دوره از مشروعیت برخوردار بوده و از لحاظ اجتماعی هم به صورت منفور نبوده و تا حدودی متعارف به نظر می‌رسید. اگر ما واقع بین باشیم، این روحیه هنوز هم در افراد جامعه وجود دارد مثلاً اگر خانه کسی در یک شهر به سرقت رفته باشد و در آن شهر پنج نفر آدم سابقه دار در دزدی زندگی کنند، صاحب آن خانه که اموالش به تاراج رفته دوست دارد مأمورین دولتی فوراً به سر وقت آنان رفته و آنها را شکنجه کنند تا این شخص هر چه زودتر اموالش را باز بیابد. چه رسد به دوستان و پنجاه سال پیش. منظور این است که نمی‌شود صرفاً حکومت و مأمورین دولت آن زمان را نکوهش کرد که چرا شکنجه می‌کردند. زیرا یک آمادگی و روحیه پذیرش از سوی مردم نمایان بود.

به همین خاطر بود که متهم وقتی موضوع را انکار می‌کرد شکنجه شروع می‌شد. به یک مطلب مهم باید در اینجا اشاره کرد و آن اینکه، شکنجه متهم بعد از صدور دستور از سوی قاضی بود. یعنی این قاضی بود که دستور شکنجه متهم را صادر می‌کرد و با علم و اطلاع محکمه شکنجه شروع می‌شد این یک فرق اساسی با شکنجه‌های غیر قانونی این زمانه محسوب می‌شود که مأمورین در خلوت و به دور از چشم قاضی عمل می‌کنند؛ در حالی که در قدیم، نهادی به نام شکنجه خانه وجود داشته که خودش دارای رئیس و چند کارمند بوده و با حساب و کتاب کار می‌کردند. مردم به کارمندان دولت و دست اندرکاران شکنجه خانه، "عمله عذاب" می‌گفتند. شکنجه در این دوره برعکس دوره مغولها، کمتر به خانواده‌های متهم سرایت می‌کرد و تقریباً اصل شخصی بودن جرم و مجازات مراعات می‌شد. گرچه خانواده‌های متهم هم در این دوره در امان نبودند. شکنجه گران عوامل مختلفی بودند، چه داروغه‌ها و عسس و کارمندان شکنجه خانه یا خود قاضی... شکنجه گران درباری، جلاد و یا میرغضب نامیده می‌شدند که در قسمت جداگانه در خصوص شکنجه در دربار آن توضیح داده خواهد شد.

شکنجه‌های درجه سوم برای دعاوی و شکات کم اهمیت:

در این مرحله که شامل دعاوی افراد عادی علیه همدیگر بوده و یا موضوع دعوا جنبه عمومی نداشته، از شکنجه‌های ساده‌ای مثل چوب فلک بستن و شلاق زدن و لگد و سیلی بوده که در اثر مقاومت متهم منجر به برائت وی می‌شد. گرفتن اقرار بسیار موفقیت آمیز بوده و عموم مردم هم این نوع برخوردها را تا این حد می‌پسندیدند. مردم بعد از دوره بربریت که یکدیگر را می‌خوردند، هیچگاه وحشی نبودند. از شکنجه‌های وحشیانه خوششان نمی‌آمد. بدن انسان از آهن و فولاد نیست از گوشت و پوست و استخوان می‌باشد. اینکه پیشتر گفته شد، شکنجه امری متعارف بوده تا همین حدود بوده و گر نه هیچ کس راضی نیست از دزدی که خانه اش را به سرقت برده بینی‌اش را ببرند یا به چشمش میل فرو کنند و یا... .

شکنجه‌های درجه دوم برای موضوعات با اهمیت و دارای جنبه عمومی:

در این مرحله، مظنون در فشار بیشتری قرار می‌گرفت و موفقیت ریسک آمیز بود؛ یعنی اشخاص زیادی بودند که قربانی می‌شدند در حالی که بی‌گناه بودند. عریان کردن و زدن به قسمت‌های اسافل بدن، آویزان کردن و شلاق، سوراخ کردن بدن با میخ و... کندن موهای بدن و از این قبیل که کسی طاقت تحمل آن را نداشت. یا به گناه و جرم خود اعتراف می‌کرد یا در اثر شکنجه مجبور بود که اعتراف کند.

شکنجه‌های درجه اول برای موضوعات سیاسی و جنایات بزرگ:

تاریخ در این نوع شکنجه‌ها موارد خیلی زیادی را به ثبت رسانده؛ یعنی شکنجه‌های نوع اول و دوم کمتر ذکر شده.

شکنجه در دربار:

کندن پوست بدن، کور کردن، دندان کشیدن و بریدن قسمت‌های مختلف بدن، بستن آلت تناسلی به جهت عدم دفع ادرار، گسیل کردن زنبوران و مارها به سوی متهم و مظنون و نظایر اینها هر انسانی

را به وحشت می‌اندازد. بستن یک پای متهم به یک چوبه دار و پای دیگرش به چوبه دیگر و بعد کشیدن دو چوب از هر طرف، چه منظره هراسناکی به وجود می‌آورد! برای قتل و غارت و چپاول و سرکشی و جرم‌های سیاسی از این نوع شکنجه‌ها استفاده می‌شد.

آیا شکنجه در اعاده نظم و برقراری امنیت توفیقی داشته است؟

قضاوت در این زمینه بسیار مشکل است، تا ما بخواهیم شکنجه‌گران را محکوم بکنیم یا عمل آنان را در برقراری نظم اجتماعی و امنیت عمومی بستاییم. باید اوضاع و احوال اجتماعی آن زمان را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم. در آن زمان که هر کسی ممکن بود یک شمشیر در دست گیرد و درگرده ای بنشیند و قافله یا کاروانی را بکشد و اموال را به غارت ببرد، یا طایفه دزدان، شب هنگام به روستایی حمله کنند و همه چیز را به آتش بکشند یا شخص قلدری در منطقه ای اخاذی کند و بعد گیر بیافتد؛ اعمال شکنجه ترسناک و هول انگیز در حق او آیا باعث ترس همه دزدان و راهزنان دیگر که به این گونه اعمال مبادرت می‌کردند، می‌شد یا خیر؟ یا مثلاً حاکمی از سوی پادشاه برای فلان ولایت تعیین شده، پس از مدتی دست به شورش بزند و مالیات ندهد و یا به نام خود سکه ضرب کند و به علما بگوید خطبه به نام او بخوانند و لشکر خود را مجزا نماید و پادشاه برخورد مناسب با او نمی‌نمود، حکام دیگر ولایت‌ها چه می‌کردند؟ بنابراین، می‌توان گفت که اعمال شکنجه‌های و حشیانه در جرایم سیاسی و نیز در جنایات بزرگ منطقی بوده است. مضافاً، جامعه بین‌الملل هم در آن زمان این گونه اعمال را می‌پذیرفت و پادشاه به کسی امر می‌کرد که برود سه هزار کیلومتر آن طرف‌تر، فلان شخص که فلان نشانه در دست راست او می‌باشد بگیرد و زندانی کند و شخص هم می‌رفت و مأموریتش را انجام می‌داد، به جهت اینکه مدرکی هم داشته باشد دست متهم را می‌برید و می‌آورد. این زمان برای اثبات از عکس و فیلم و... استفاده می‌شود ولی در آن زمان این مسائل نبود. بنابر این باید جو زمان را نیز مد نظر قرار داد.

شکنجه در دربار نادر شاه:

در دربار نادر شاه، نهادهای زیادی بودند از جمله: قراولان، کمانداران، قنادان، طبیبان، جامه‌داران، بازیگران، خنیاگران، طبّاخان و... که هر کدام از اینها برای خود جایگاهی داشتند. حتی در جنگ هم همراه پادشاه می‌رفتند و چادر و مکان مخصوصی داشتند. یک گروه دیگر هم بودند به نام دژخیمان که مأمور شکنجه و عذاب بودند و در جنگها هم همراه نادر شاه بودند و محلی را که برای آنان اختصاص می‌دادند، معروف به محل تازیانه زدن و خفه کردن بود.

نادر شاه در دوره اول حکومت خود خیلی منطقی حکومت می‌کرد، ولی پس از کور کردن فرزند خود رضاقلی، ظاهراً اندکی جنون به وی دست داد. شکنجه‌های وحشتناک را شروع کرد و گرنه می‌توانست به دستگاه قضایی کشور هم سروسامانی بدهد. در کتاب تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس (جلد ۲ ص ۳۹۶)، ضمن مقایسه نادر شاه، فاتح بزرگ آسیا با ناپلئون، فاتح اروپا، آمده: که اگر نادر شاه پس از فتح هندوستان، بخارا و خیوه مرده بود، تا ابد قهرمان ملی می‌شد. بدبختانه او زنده ماند تا مایه تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد. بلی در دربار نادر، بریدن

گوش تنبیه نبود بلکه یک شوخی بود و انسان وقتی آن همه زجرهای سخت را می‌بیند واقعاً گوش بریدن یک غلغلک محسوب می‌شود.

موسی‌بیگ، از نزدیکان نادر در دربار، متهم شد. صبح روز بعد در عدالت خانه دربار قرار شد که مجازات شود. همه درباریان بودند. اضطراب و دغدغه حاکم بود. موسی‌بیگ می‌لرزید و به سرنوشت زن و فرزندانش فکر می‌کرد. نادرشاه برای آن که به آن صحنه خاتمه دهد و جلاد را از انتظار در آورد گفت: گوشی که جاسوسی کند. گوشی که حرفهای مرا بشنود و نتواند آنها را در خود نگه دارد، به درد نمی‌خورد ولو اینکه گوش موسی‌بیگ امین و درستکار باشد. جلاد آن بکن و دور بینداز.

هاشم بیگ صدیق و راستگو از مأمورین اطلاعاتی نادر شاه در سیستان بود. او برای شاه خبر آورد که برادرزاده اش علیقلی خان، در سیستان شورش کرده. و نادر این خبر را نپذیرفت و پنداشت که هاشم بیگ با دشمنان او همدست شده و می‌خواهد عمو و برادرزاده را به جان هم اندازد. بنابراین دستور شکنجه را صادر کرد. اول چوب و فلک و بعد داغ درفش که نتیجه آن بلند شدن بوی کباب بود و بی‌پهوشی هاشم بیگ. . . روز بعد، آویزان شدن روی درخت و هاشم بیگ همان حرفهای خود را تکرار کرد. نادر در میان سکوت حاضرین با صدای مرگبار خود گفت: خیال کردی! آرزوی مردن داری؟ به آرزویت خواهی رسید، اما به تدریج و آهسته و آهسته. مرگ تو باید برای دروغگویان درس عبرتی‌شود. ساعتی بعد، طبق دستور قبله عالم در وسط میدان شهر هاشم بیگ را به تیری بستند و با کارد تنش را تیغ زدند. مقداری شیر و عسل هم روی بدن و جای زخم کارد که خون از آن جاری بود مالیدند. . . زبانش را هم بریدند تا فحش ندهد. مردم شهر که شنیدند در میدان شهر دروغگویی را سیاست می‌کنند، به میدان هجوم آوردند. از سروکول هم بالا رفتند. بیچاره هاشم بیگ را در کش و قوس در حال نعره کشیدن مشاهده کردند و به حال رقت بار او دل سوزاندند که خدا هرچه سریع تر جان او را بگیرد. بعد هم معلوم شد که هاشم بیگ بی‌گناه می‌باشد، اما چه افسوس. . .

اختراع شکنجه های جدید به نام منتر کردن:

حاکم کرمان به یک نفر رعیت ظلم کرد. ملکش را ضبط کرد. رعیت هرچه کرد نتوانست حقش را بستاند و حاکم کرمان به او گفت: اگر نادر را هم به کول بکشی و بیاوری فایده ندارد. از قضا نادر به سبب امری راهی کرمان بود و زارع با پای پیاده هرجوری که بود خود را به پادشاه رسانده و جریان را گفت. نادر تا نزدیکی‌های دارالحکومه به طور ناشناس آمد و بعد زارع، نادر را به کول کشید و نزد حاکم رفتند و حاکم فهمید جریان چیست. نادر به حاکم که آدم فربه ای بود گفت: معلوم می‌شود ظلم و ستم مردم به مزاجت ساخته که فربه شدی! باید چربی و گوشت زیادت را آب کنند.

جلادان سوراخی در دیوار ایجاد کردند. سرو دست وی را از یک طرف با طناب می‌بندند و در سوراخ می‌گذارند و از طرف دیگر به گردنش طناب می‌بندند و با چند گاو شروع به کشیدن می‌کنند و چون سوراخ کوچک بود تنه از سوراخ عبور نمی‌کند و نهایتاً گردن حاکم از تنش جدا می‌شود. مردم که چنین وضع و حالی را دیدند، گفتند که حاکم را منتر کردند. این شکنجه از آن تاریخ به نام "منتر کردن" نامیده شد.

نتیجه:

شکنجه در دوره افشاریه در پرونده های قضائی (که در امور سیاسی معمولاً بدون تشکیل پرونده بود و فقط در دفاتر روزانه توسط کاتب پادشاه ثبت و ضبط می شد) امری مرسوم بوده و تا حدودی هم که منجر به مثله کردن و میل کشیدن به چشم. . . منجر نمی گردید، مورد پسند عامه هم بوده. به جهت عدم استفاده از پلیس انتظامی قوی و کاردان و احیاناً کم طاقتی حاکمان در صدور رأی و تعجیل اصحاب دعوا و اینکه مردم سریع تر نتیجه عمل بد مرتکبان را مشاهده کنند و عبرت بگیرند، دستگاهی که کار قضائی هم انجام می داد متوسل به شکنجه می شد. گرچه هر اندازه که از تاریخ ایران به سمت جلوتر حرکت می کنیم قبیح بودن این موضوع به صورت خیلی کم رنگ آشکار می شود.

پی نوشت ها:

- ۱ - اروپاییان تا ۳۰۵ م، را تاریخ قرون قدیم و تا ۱۴۵۳ م، را تاریخ قرون وسطی و از آن به بعد تا ۱۷۸۹ م - انقلاب کبیر فرانسه - را تاریخ قرون جدید و پس از آن را تا حال، تاریخ معاصر می نامند.
- ۲ - تعقیب انتظامی قضاوت، تألیف هادی حیدرزاده، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۱.
- ۳ - به نقل از: عبدالحسین نوایی، ص ۱۳۱.